

## تدقیقات لسانی

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

### يك عهدنامه مصنوعي

آقای کاظم زاده مدیر محترم «ایران‌شهر» چهار صفحه از عکس يك «عهدنامه» که منسوب بحضرت امیر است با سوادى از تمام اصل آن عهدنامه برای راقم سطور فرستادند و خواهش کردند که این ضعیف آنرا ملاحظه نموده عقیده خود را در آن خصوص خدمت ایشان عرض نمایم تا اگر صلاح دیدند در مجله ایران‌شهر درج فرمایند، عکس صفحه اول از این عهدنامه در شماره ۷ همین سال در ایران‌شهر ص ۴۲۹ مندرج است، خواننده را برای بدست آوردن نمونه از خط اصل عهدنامه حواله بان شماره میدهم،

از قرار مکتوب آقای کاظم زاده براقم سطور و نیز از قرار آنچه خود ایشان در شماره ۷ تقلاً از جراید طهران مرقوم داشته‌اند اصل این عهدنامه فعلاً در اداره معارف در اصفهان است، ولى چطور و از کجا و در چه تاریخ این عهدنامه باصفهان آمده است آقای کاظم زاده نوشته‌اند که ازین جزئیات اطلاعی ندارند،

آن جرائد طهران را هم که آقای کاظم زاده در شماره ۷ از روی آنها نقل کرده‌اند تا کنون راقم سطور ندیده است، پس عجاله اطلاعات محلی راقم سطور راجع بمنشأ این عهدنامه در حکم صفر است، برویم بر سر اصل متن آن: موضوع این عهدنامه بطور اجمال چنانکه از خود متن آن واضح می‌شود اینست که حضرت امیر در سنه چهل از هجرت در

مشهد حزقیل معروف بذی الکفل (۱) با جمعی از علما و اکابر نصاری که عده ایشان چهل و اندقر بوده‌اند بطبق مواد عهدنامه حاضره معاهده میبندد و از جانب خود و از جانب «جمع ولایه و سلاطین» و از جانب جمیع اهل اسلام از شرق و غرب آن متعهد میشود که عموم نصارای قاطنین در بلاد اسلام را مسلمین در تحت حمایت خود از وصول هرگونه صدمه و مکروهی بایشان محفوظ نگاه دارند، و آنها را بهیچوجه اجبار بر تغییر مذهب و قبول دین اسلام ننمایند، و هیچ اسقفی را از اسقفیت خود و هیچ راهی را از رهبانیت خود و هیچ زاهدی را از صومعه خود و هیچ سیاحی را از سیاحت خود باز ندارند، و هیچ کلیسائی یا دیری یا صومعه را از ایشان بهیچ عندی و بهیچ بهانه نه برای بناء مساجد و نه برای بناء منازل مسلمین و نه برای غیر این اغراض منهدم ننمایند، و ناقوسهای آنها را از کار نیندازند، و نصاری نیز از طرف خود متعهد میشوند که هر قری سالیانه مبلغ سی و سه دهم قره و ثلث بعنوان جزیه بولایه اسلام پردازند و بقیر این مبلغ بهیچ اسمی و رسمی چیزی از ایشان نباید مطالبه شود، و فصول این عهدنامه از زمان قرارداد آن تا «قیام ساعت و انقضاء دنیا» و «مادام که دریا پاره پشمی را تواند تر نماید و از آسمان قطره بیارد و از زمین گیاهی بروید و ستارگان در شب بدرخشند و صبح برای روندگان روشن شود» معتبر و برقرار خواهد بود، اصل فصول عهدنامه تقریباً همینهاست، و مابقی که تقریباً سه ربع عهدنامه است عبارت است

[۱] مشهد ذی الکفل واقع است در چهار فرسخی در شمال نجف عالی و بهمان مسافت در جنوب حله، بر ساحل شعبه از فرات، در اراضی بابل قدیم، و از قدیم الایام تا کنون زیارتگاه طوائف یهود بوده است و قبور جمعی از انبیاء بنی اسرائیل بزعم یهود که ظاهراً از بقایای سبی بابل‌اند که در همانجا مدفون شده‌اند در آنجاست. رجوع کنید بیاقوت در تحت عنوان «بر ملاحظه» و بزمره القلوب حد الله مستوفی طبع لیسن ص ۲۳، و بنقشه‌های جدید.

فقط از تمهیدات و سوگندهای غلاظ و شداد در مراعات فصول عهد نامه و طعن و لعن در حق کسی که نقضی و مخالفتی در آن روا دارد و امثال این تأکیدات و تشدیدات،

عین عبارت دو سه سطر اول عهد نامه برای نمونه اینست: «هذا كتاب العهد المكتوب بدیر حزقیل ذی الکفل علیه السلام بحمد الله و علی عبده [كذا] ان ناسا من علماء النصارى و اهل التقوى [كذا] و المودة منهم و كان منهم العاقب و السيد و عبد ایشوع و ابن حجین و ابراهیم الراهب و عیسی الاسقف و كان معهم اربعین [كذا] نفساً من اکابر النصارى ممن رغبوا فی رعاية عهدی و المعرفة بحقی الخ»، و عین عبارت دو سه سطر اخیر آن بعدها ذکر خواهد شد، در ورقة علیحده از سواد (که شاید در اصل در حاشیه عهد نامه یا در آخر آن بوده است) شهادت نه نفر از شیوه بخط خودشان مسطور است که نام هیچکدام از آنها را نتوانستیم در کتب تواریخ یا رجال پیدا کنیم و معلوم میشود که همه از مجاهیل و گویا از موظفین جزو ولایات بوده‌اند، و يك کدام از آنها از علما یا معاریف نبوده‌اند که بمناسبتی ذکرى از آنها در کتب شده باشد و باین وسیله تعیین عصر آنها (و در نتیجه شاید عصر خود این ورقة) بدست آید، و مضمون شهادت آنها نیز مبهم است و همه باین نحو است: «شهد بذلك فلان بن فلان بخطه» بدون تعیین مشار الیه «ذلك».

اصل عهد نامه بخط کوفی جلی است (رجوع برای نمونه بس ۴۲۹ از شماره ۷ ایران‌شهر همین سال)، و از قرار حسابی که از روی تناسب عدده سطور این چهار صفحه عکس با سواد تمام عهد نامه که هر دو در مقابل من حاضر است کردم اصل عهد نامه باید صد الی صد و ده سطر باشد بخط کوفی، — و زیر هر سطر

کوفی بخطی خیلی ریزتر از متن دو سطر دیگر بخط نسخ مایل بثلث خیلی خوش مسطور است: سطر اول عین عبارت کوفی است که برای سهولت قرائت مجدداً بخط نسخ تکرار شده است، و سطر دوم عبارت است از ترجمه متن عربی بترکی، ظاهراً برای سهولت فهم قراء ترك زبان که عربی نمیدانسته‌اند (این نکته را در نظر باید داشت که بعدها بکار خواهد خورد)،

باری راقم سطور پس از دریافت عهدنامه از آقای کاظم زاده و يك دور مطالعه اجمالی آن در همان وهله اول از بعضی اغلاط فاحشه نحوی و لغوی و تاریخی که درین عهدنامه موجود است و ذهن انسان را فوراً میزند و از وضع انشاء سست ثقیل مبهم ركبك آن که با انشاء روشن محکم موجز روان حضرت امیر در نهج البلاغه از زمین تا آسمان فرق دارد، سوء ظنی در من پیدا شد که این عهدنامه باید ساختگی باشد، دو باره و سه باره و چهار باره هر دفعه با قدری بیشتر دقت آنرا مطالعه کردم و هر دفعه بیشتر بر سوء ظن من افزوده شد تا بالاخره پس از مطالعه دقیق آن و مراجعه بمطابق سوء ظن من مبدل یقین و در کمال وضوح بر من محقق و مسلم شد که این عهدنامه بکلی ساختگی و تقلبی و بکلی جدید است و قاعده بایستی یکی یا جمعی از کشیشان نصارای سکه بین النهرین و عراق که زبانشان عربی بوده است و از تواریخ و وقایع اسلامی نیز تا اندازه بااطلاع بوده‌اند (ولی خوش بختانه نه تا آن اندازه که تقلبشان تا آخر پیش برود) این عهدنامه را برای واداشتن ولایه و سلاطین اسلام بمراعات مواد آن و حسن سلوک در حق ایشان ساخته باشند، و حاجت بتوضیح نمیدانم بگویم که با فحص زیاد در هیچ يك از کتب تواریخ و سیر و فتوح و مسالك و ممالك اصلا و ابدأ و مطلقاً نشانی و اثری و ذکری و

خبری از این عهدنامه بدست نیامد، اما آن قرآینی که در همان وهله اول باعث تولید سوءظن در من شد یکی آنست که در اول این عهدنامه از جمله رؤسای نصاری که (بزعم واضع) برای عقد این معاهده خدمت حضرت امیر آمدند اسم دو نفر از آنها را «عاقب و سید» می‌شمرد، و چنانکه نزد همه کس (بخصوص ایرانیان شیعه بمناسبت قصه مباهله) معلوم است عاقب و سید نام دو نفر از رؤسای نصارای نجران بودند در یمن که در سال دهم هجرت از جانب هم‌کیشان خود بخدمت حضرت رسول آمدند و حضرت رسول ابتدا خواست با ایشان مباهله نماید و سپس با ایشان معاهده بست که عین آن معاهده در فتوح البلدان بلاذری (ص ۶۵ — ۶۶) مسطور است، خوب، حالا می‌بینیم که عیناً باز نام همان دو نفر در این عهدنامه که در مشهد ذی‌الکفل در سال چهل از هجرت کما زعموا بسته شده است تکرار می‌شود، و فوراً این سؤال بذهن می‌آید که آیا این عاقب و سید ذی‌الکفل عین همان عاقب و سید نجران بوده‌اند یا غیر آنها؟ اگر عین آنها بوده‌اند آنها که با حضرت رسول در سی سال قبل معاهده بسته بوده‌اند دیگر دوباره معاهده بستن با حضرت امیر برای چه مقصود و بچه علت بوده است؟ و نیز مورخین که جمیعاً و بلااستثنا معاهده بستن آن عاقب و سید را با حضرت رسول ذکر کرده‌اند چرا معاهده بستن همان دو نفر را حالا با حضرت امیر احدی از آنها مطلقاً و اصلاً ذکر نمی‌نکرده است و بکلی مهر خاموشی بر لب زده‌اند؟ — و اگر این عاقب و سید ذی‌الکفل غیر عاقب و سید نجران بوده‌اند این توافق دو اسم بسیار نادر (بخصوص عاقب که گویا منحصر بفرد است و در فهرس اعلام کتب تواریخ غیر از عاقب نجران احدی دیگر را موسوم باین اسم نیافتم)

در مورد دو نفر از رؤسای نصاری که هر دو نیز برای عقد معاهده بوده است یکی با حضرت رسول و یکی دیگر با سی سال فاصله با حضرت امیر که در عهدنامه سابق یمنی در عهدنامه نجران نیز دخالت نامه داشته است زیرا که آن عهدنامه بتصریح اغلب مورخین بخط آن حضرت بوده است، مجموع این تصادفات و تواردات معاً الحق عادهً بسیار مستبعد است اگر چه محال نیست،

دیگر آنکه کلمه «سلطان» را مکرر بمعنی معمولی امروزه یعنی پادشاه استعمال کرده است با جمع آن بر «سلاطین» («لازم ذلك من عهده و میثاقی جمیع ولایة السلاطین»، «فاذا نکت احد المهد لیظهوره عند المسلمین من کان منهم سلطاناً»، «و من ضیع هذا الشرط الذی کتبه... سلطان [ظ: سلطانا] کان او غیره من المؤمنین و المسلمین»)، و حال آنکه استعمال «سلطان» باین معنی فقط در اواخر قرن چهارم معمول شد، و قبل از آن «سلطان» همه جا بمعنی «حکومت» استعمال میشده است نه بمعنی شخص پادشاه یا حاکم، و گویا بآن معنی هیچوقت جمع بسته نمیشده است، و بنا بر مشهور اول کسی که لقب «سلطان» بر او اطلاق شد سلطان محمود غزنوی بوده است (۲)، و در هر صورت هیچ جا و در هیچ کتابی کسی ندیده و نشنیده است که بر هیچیک از ملوک سامانیان و صفاریان و آل بویه یمنی بر ملوک اسلام قبل از غزنویان لقب «سلطان» اطلاق شده باشد،

دیگر چنانکه سابق اشاره بدان شد بعضی اغلاط نحوی و صرفی و حتی املاتی است که عادهً محال است از عهدنامه که در عهد حضرت امیر و فرمان او و در مقابل چشم او نوشته شده باشد

[۲] ابن الاثیر در حوادث سنة ۴۸۷ در شرح وفات سبکتکین گوید: «و کان ابنه محمود اول من لقب بالسلطان ولم یلقب به احد قبله»، و نظام الملک در نیاست نامه ص ۴۴ گوید: «نخستین کسی که خود را در اسلام سلطان خواند محمود بود.»

صادر شود، مثلاً: «و كان معهم اربعين نقساً» (یعنی: اربعون)، — «يمثله المسلمون و يأخذ به المؤمنین» (یعنی: المؤمنون)، — «و كتبت لهم شرطاً يكون عند اعقابهم فاذا نكث احد العهد ليظروه عند المسلمين من كان منهم سلطاناً» (یعنی: فليظروه)، — «و من ضيع هذا الشرط... كان لعهد الله ناكثاً و لميثاقه ناقضاً و بدینه مستهيناً و للعة مستوجباً سلطان كان او غيره» (یعنی: سلطاناً كان او غيره)، — «مبلغ ثلاث و ثلاثين درهما» (یعنی: ثلاثة و ثلاثين)، — «مبلغه آنکه استعمال کلمه «مبلغ» در مثل این مورد یعنی در مورد تعیین مقدار نقد و جنس بظن قوی از مستحدثات است و در عصر آن حضرت ظاهراً معمول نبوده است، — «فقد نكث عهد الله تقدس اسمه و اظلم عن ميثاقه» (یعنی: و اضل [؟])، — «ان ناسا من علماء النصارى و اهل التقوة و المودة منهم» (یعنی ظاهراً: و اهل التقوى، یا: و اهل التقاة)،

و این اغلاط را نمیتوان گفت که غلط ناسخ است چه بسیاری از آنها در اصل خط کوفی (یعنی در آن چهار صفحه عکس اصل عهدنامه که در مقابل چشم من حاضر است و بزعم زاعم نسخه اصلی و بخط خود کاتب حضرت امیر است!) موجود است، و سواد مابقی عهدنامه که در نزد من حاضر است نیز با احتمال بسیار قوی عیناً مطابق با اصل است بقرینه آنکه در چهار صفحه اول مطابق النعل بالنعل عکس با سواد مطابق یکدیگراند،

و اما آن فقره که بالاخره مجعولیت این عهدنامه را بطور قطع و یقین بر من ثابت نمود و هرگونه شبهه و تردیدی را بکلی زایل ساخت این عبارت آخر عهدنامه است: «و کتبه هشام بن عتبة الوقاص بحضرة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ذلك فی دیر

حزقیل ذی الکفل علیه السلام فی صفر (۳) اربعین للهجرة و الحمد لله تعالی، که از اینقرار کاتب این عهدنامه بمقتضای صریح این عبارت هشام بن عتبه [بن ابی] وقاص بوده است در حضور خود حضرت امیر در سال چهل از هجرت، هشام مذکور از اشهر مشاهیر اصحاب حضرت امیر و صاحب رایت آن حضرت در جنگ صفین و برادرزاده سعد وقاص معروف است، و مشهور در نام او هاشم است نه هشام چنانکه در این عهدنامه است (ولی هشام نیز غلط نیست و روایت شده است، رجوع کنید بالاصابة فی تمیز الصحابة لابن حجر طبع مصر، ج ۶ ص ۲۷۵)، قطع نظر از تخطی که واضع این عهدنامه در نام جد او نموده و آنرا «الوقاص» نوشته بجای «ابی وقاص» (باضافه «ابی» و بدون الف و لام)، و کلمه «بن» را نیز برسم معهود ایرانیان در اضافه اسم پسر باسم پدر یا جد که «سعد وقاص» گویند بجای سعد بن ابی وقاص از بین انداخته و این خود نیز علامتی دیگر از عجمه و قرینه دیگر بر تجدید این عهدنامه است، قطع نظر از همه اینها گوئیم که تاریخاً محال است که هاشم بن عتبه بن ابی وقاص بتواند کاتب این عهدنامه باشد در سال چهل از هجرت، زیرا که هاشم مذکور باجماع مورخین بلاخلاف و بلا استثناء در سال سی و هفت از هجرت در وقعه صفین در جزو اصحاب حضرت امیر شهید شد، و هر کس بهر کتاب تاریخ عربی یا فارسی که بآن دسترس داشته باشد رجوع کند این مطلب را در آنجا خواهد یافت، پس کسی که در سال ۳۷ هجرت شهید شده است چگونه ممکن است که در سال چهل هجرت زنده باشد و این عهدنامه را نوشته باشد، بدیهی است که از محالات است، و شکی نیست که واضع این عهدنامه بطور اجمال میدانسته



است که هاشم بن عتبة بن ابي وقاص از خواص اصحاب حضرت امیر بوده است، و از آنطرف چون میخواست است که محض تأکید در صحت انتساب این عهدنامه بحضرت امیر کتابت آنرا یکی از مشاهیر اصحاب آن حضرت نسبت دهد لهذا هاشم مذکور را بخيال خود برای این غرض انتخاب کرده است، ولی از سال وفات او که چهار سال قبل از سال چهارم هجری بوده است لابد اطلاع نداشته است و الا قطعاً یا کسی دیگر را غیر هاشم برای این مقصود انتخاب نمیکرده است یا تاریخ عهدنامه را سه چهار سال عقب‌تر میگذارد است،

و نظیر این عهدنامه مزور و کشف تزویر آن بواسطه اغلاط تاریخی مندرجه در آن فخره ایست که یاقوت در معجم الادبا (ج ۱ ص ۲۴۷ — ۲۴۸) در شرح حال خطیب بغدادی معروف ذکر میکند، گوید که در عهد قائم بامر الله عباسی یکی از یهودیان عهدنامه ابراز نمود از حضرت رسول که بمقتضای آن عهدنامه آنحضرت از یهودیان خیر جزیه را بکلی ساقط نموده بوده است، و شهادت جمعی از صحابه حضرت رسول نیز در آن عهدنامه مسطور بود، وزیر قائم آن عهدنامه را بخطیب بغدادی ارائه نمود و رأی او را در آن خصوص خواستار شد، خطیب گفت که این عهدنامه مصنوعی است، وزیر پرسید بچه دلیل اینرا میگوئی، گفت از جمله شهادات این عهدنامه شهادت معاویه بن ابي سفیان است و معاویه در واقعه فتح مکه [در سال هشتم از هجرت] اسلام آورد و حال آنکه فتح خیر در سنه هفت بود، و دیگر شهادت سعد بن معاذ است و حال آنکه او در وقعه خندق در سال پنجم هجری وفات نموده بود، وزیر را این استنباط خطیب بنفایت مستحسن افتاد، اما اینکه چرا واضع این عهدنامه ما نحن فیه انتساب آنرا

بحضرت امیر داده است نه یکی از دیگر خلفاء «راشدین» نکته آن بعقیده راقم سطور دو فقره ذیل باید باشد: یکی آنکه بقول اکثر مورخین کاتب عهدنامه نجران که مابین حضرت رسول و نصارای آن ناحیه در سال دهم هجرت منعقد شد چنانکه گذشت خود حضرت امیر بوده است پس حضرت امیر را در خصوص عقد معاهدات با نصاری مثل اینکه يك نوع سابقه در کار بوده است و او را بدین مناسبت نزد نصاری يك نوع معروفیت خاصی بونه است، بخصوص که واضح این عهدنامه حاضره بدون هیچ شك و شبهه در وضع آن نظر بعهدنامه نجران داشته است و بعضی عبارات آن عهدنامه را عیناً در عهدنامه حاضره تکرار کرده است مثلاً «و لا یغیر اسقف عن اسقفیه و لاراهب عن رهبانیه و لانصرانی عن نصرانیه و لاسائح عن سیاحته» («و لا یفتن اسقف من اسقفیه و لاراهب من رهبانیه و لا واقع من وقاهته» در عهدنامه نجران، — فوج البلدان ص ۶۵)، و نیز سابق گفتیم که نام «عاقب و سید» امضا کنندگان عهدنامه نجران را واضح عهدنامه حاضره دوباره عیناً در عهدنامه خود تکرار کرده است،

دیگر آنکه چون محل انعقاد این عهدنامه را واضح آن در مشهد ذی الکفل فرض کرده است، و مشهد ذی الکفل از محال کوفه و بکلی نزدیک آن شهر است، و از آنطرف حضرت امیر بوده است که پای تخت او کوفه بوده است و قبل ازو خلفا در مدینه اقامت داشته‌اند، پس واضح است که بواسطه قرب جوار مناسبت تام تمامی مابین معاهده منعقد در ذی الکفل با حضرت امیر مقیم در کوفه پیدا میشود که این مناسبت با خلفای ثلثه سابق بکلی مفقود است،

باری در اصل مجعولیت این عهدنامه ابدأ و بهیچوجه من

الوجوه جای شك و شبهه نیست ولی حرف در اینست که در چه عصری و عهد کدام يك از طبقات سلاطین ممکن است آنرا ساخته باشند، درین باب چون هیچ دلیلی و علامتی بدست نیست بدیهی است که هیچ حکم قطعی نمیتوان نمود ولی از بعضی قراین میتوان حدس زد که وضع این عهد نامه با احتمال بسیار قوی بعد از دوره خلفای عباسی بایستی بوده است، زیرا که اغلاط عبارتی و تاریخی این عهد نامه و ضعف انشا و رکاکت آن و عجمه آن همه قرائن واضحه هستند که این نوع چیز نویسی در دوره خلفای یعنی در بحبوحه رواج زبان و ادبیات و علوم عرب ممکن نبوده است از کسی صادر شود آن هم در عراق عرب در مرکز خلافت، و حتی مزورین (بمعنی حقیقی این کلمه) یعنی کسانی که کاغذ و اسناد می ساخته‌اند لابد و بالطبع چون تربیت شدگان آن دوره و آن اوضاع بوده‌اند بقدر کفایت از نحو و صرف و لغت و سایر فنون عربیه اطلاع داشته‌اند که این نوع غلطهای فاحش مضحك از قلم ایشان سر نزنند، پس با احتمال بسیار قوی ساختن این عهد نامه با این سر و صورت و با این غلطها و با این رکاکت انشا مدتی بعد از عهد خلفا در دوره سلاطین مغول یا تیموریان یا اترک قراقویونلو و آق قویونلو یا صفویه بایستی واقع شده باشد، یعنی در دوره ملوک و سلاطینی که بواسطه اجنبی بودنشان از نژاد عرب و زبان عرب بکلی از علوم و فنون و آداب متعلقه بآن زبان خودشان و وزراءشان و عمال و حکامشان دور و تهی دست و جاهل بوده‌اند و این نوع تقلبها و تخیلها در آنها ممکن بوده است بگیرد و این گونه تدلیسات نزد آنها جای پیشرفت داشته است،

احتمال وضع عهد نامه در عهد صفویه بسیار ضعیف است زیرا که خطوط نسخ بین السطور آن خیلی قدیمی تر از عهد صفویه بنظر

می‌آید و از جنس خطوطی است که در قرون هفتم و هشتم و نهم هجری در مصر و شامات معمول بوده است و خیلی شبیه است بخط قرآنهای عهد بمالیک مصر که حالا بدست است، و اما اصل خط کوفی عهد نامه را چون راقم سطور تخصصی در شناختن خطوط مختلفه کوفی در اعصار مختلفه ندارد آنرا هیچ مقیاس استنباطات خود در قدم و جدت این ورقه قرار ندادم، ولی معذک از روی همان شناسائی محدود خود ازین خط مثل آفتاب بر من روشن است که این خط کوفی بهیچوجه من الوجوه و مطلقاً و اصلاً نمیتواند خط معاصر حضرت امیر باشد و خیلی جدیدتر از چهار پنج قرن اول اسلام بنظر می‌آید بدون هیچ شك و شبهه، و باقوی احتمالات خط کوفی جلی با خطوط نسخ ریز بین السطور همه معاً در يك عصر و زمان نوشته شده است بتوسط همان واضع مدلس، نه آنکه کوفی قدیمتر بوده و خطوط نسخ را بعدها علاوه کرده‌اند چنانکه در بدو امر چنین بنظر می‌آمد،

خلاصه بعقیده این ضعیف اصل وضع و اختراع این عهد نامه بایستی بعد از عهد خلفای عباسی و قبل از عهد صفویه باشد یعنی ما بین قرن هفتم و نهم هجری،  
عهد قزوینی

## اوبیات

### طاق کسری

تسدیس قصیده خاقانی آر طبع شاعر محترم آقای ادیب یضائی در کاشان

[ این تسدیس که بایستی در رساله ایوان مداین درج شود بجهت دیر رسیدن در آنرساله چاپ نشد و لازم دیدیم این قطعه ادبی را درین شماره تقدیم خوانندگان بکنیم در نظر ما این تسدیس در مناسبت برتر از تسدیسهای دیگر است و البته انتقاد آن حق ادبا و فضیای ایران است. ]